

ضرورت مقابله با اخراج مهاجران افغانی و تاکتیک جنبش کارگری

حشمت محسنی

یکی از شاخص‌ها و معیارهای اعتقاد به انترناسیونالیسم اینست که کارگران و زحمت‌کشان کشورهای مختلف از مبارزات یکدیگر دفاع و پشتیبانی کنند. پشتیبانی از مبارزات کارگران کشورهای دیگر تنها در فراسوی مرزها معنا ندارد، بلکه بدین معنا نیز هست که اگر حقی از کارگران مهاجر در کشور خودی ضایع می‌شود، باید بی‌قید و شرط توسط کارگران و زحمت‌کشان مقابله شود و علیه ستم و اجحاف بر کارگران مهاجر، مبارزه بی‌امانی سازمان داده شود. هم‌اکنون در کشور ما حادثه‌ای دارد اتفاق می‌افتد که بنوبه خود می‌تواند شاخص خوبی برای میزان وجود روحیه همبستگی در میان کارگران و زحمت‌کشان کشور ما محسوب شود. در اواسط آذرماه امسال جمهوری اسلامی به همه کارفرمایان دستور داده است که در واحدهای خود با کارگران خارجی شاغل، سریعاً تعیین تکلیف کرده و آن‌ها را با نیروی کار داخلی جایگزین سازند. اگر این سیاست جمهوری اسلامی بتواند بدون یک مقاومت توده‌ای موفق شود، اثرات مخرب و زیانباری در بین زحمت‌کشان منطقه برجای می‌گذارد. بنابراین ضرورت دارد یک دفاع فعال و قهرمانانه در برابر این جنایت جمهوری اسلامی سازمان یابد.

سیاست رژیم درقبال مهاجران افغانی

رابطه جمهوری اسلامی با مهاجران افغانی را می‌توان به سه دوره متفاوت از یکدیگر تقسیم کرد. دوره اول، اساساً با پیدایش انقلاب اسلامی مشخص می‌شود. در این دوره جان‌مایه انقلاب اسلامی هنوز گرم و پرحرارت است و سودای "صدر انقلاب اسلامی" در مغز رهبران انقلاب اسلامی در گشت و گذار است. وجود یک جنبش مذهبی که هم‌خونی آشکاری با پلانتفرم جمهوری اسلامی دارد، البته به این سیاست رژیم نیرو رسانده و آنرا تقویت می‌کند. ایجاد پایگاه‌ها در نوار مرزی مناطق خراسان و سرحد بلوچستان، آموزش سیاسی - نظامی مجاهدان افغانی در قرارگاه‌های سپاه و بسیج، بکارگیری افغانی‌ها به عنوان ارتش دم توپ در جنگ با عراق، گسیل مجاهدان افغانی به لبنان، استفاده از مجاهدان افغانی در سرکوب شورش‌ها و مبارزات داخلی همه به نحوی در خدمت اعتلا و گسترش انقلاب اسلامی قرار داشتند. به نحوی که در جنگ بین آمریکا و شوروی در افغانستان یک طرف ماجرا جمهوری اسلامی بوده است. این سیاست کم و بیش تا سال ۶۷ یعنی پایان جنگ ایران و عراق ادامه داشته است.

دوره دوم، با بازسازی اقتصادی و با روی کار آمدن کابینه رفسنجانی شروع می‌شود. آن ارج و قربی که مجاهدین افغانی در دوره اول نزد جمهوری اسلامی از آن برخوردار بوده‌اند، به تدریج رو به کاهش می‌گذارد. گفتمان‌های ایدئولوژیک نظیر "برادران افغانی"، "مجاهدین افغانی" کم‌کم جای خود را به گفتمان‌های سیاسی می‌سپارند. در ادبیات جمهوری اسلامی و در رسانه‌های گروهی واژه‌های "اتباع بیگانه" یا "افغانه" سر برمی‌آورند. رسانه‌های گروهی هر حادثه جنایی منفرد و خاص را به کل افغانی‌ها تعمیم می‌دهند و زمینه‌های روانی و فکری اذهان عمومی را در جهت ضدیت با افغانی‌ها سازمان می‌دهند. در این دوره کمک به افغانی‌ها قطع می‌شود و در عوض تدابیر محدودگرایانه و ایراد تزییقات به افغانی‌ها در دستور کار رژیم قرار می‌گیرد. به عنوان مثال مدیر کل کار و امور اجتماعی استان تهران اعلام می‌کند، "اشتغال اتباع بیگانه در کارخانجات ممنوع است و کارفرمایانی که از این امر تخلف کنند، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند" او همچنین اعلام کرد، "اشتغال کارگران افغانی در کارخانجات نیز ممنوع است و افغانه فقط در ۱۶ نوع شغل مجاز به کارکردن هستند". بدین‌سان فشار بر مهاجران افغانی جنبه قانونی و رسمی به خود می‌گیرد.

دوره سوم، با پیروزی مجاهدان افغانی و سقوط دولت نجیب‌الله و جنگ بین جناح‌های اسلامی متناظر است. در این دوره جمهوری اسلامی شروع می‌کند که مسئله افغانی‌ها را از سرخود واکنش و سیاست فشار و تزییقات علیه افغانی‌ها جای خود را به سیاست گسیل و بازگشت اجباری به افغانستان می‌سپارد، دستگیری افغانی‌ها، گسیل آن‌ها به اردوگاه‌های مرزی، آواره کردن افغانی‌ها در شهرها به سیاست زور جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. از تیرماه سال جاری در یک گام بازگرداندن اجباری ۴۰۰ هزار نفر مهاجر افغانی با زور و دگنک آغاز می‌شود. برطبق گزارشات دریافتی اخراج‌شدگان در جاده‌های هرات زیر سایه شوم گرسنگی، بی‌آبی و بیماری سرگردانند، و ۵۰۰ هزار نفر دیگر تا آخر سال به افغانستان بازگردانده می‌شوند. هم‌اکنون موج بگیر و ببند افغانی‌ها توسط ارگان‌های سرکوب رژیم به راه افتاده، و رشوه‌خواری و تلکه کردن آخرین دارایی‌ها و اندوخته‌های آن‌ها در دستور روز قرار گرفته است. سیاست رژیم در این دوره از فضای روانی و تمهیدات قانونی که قبلاً آماده شده بود استفاده می‌کند و جنبه سرکوب‌گرانه و خشن به خود می‌گیرد.

دلایل اخراج افغانی‌ها از نظر جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی برای اخراج افغانی‌های مهاجر از دلایلی سود می‌جوید که ضروری است آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. اولین دلیل جمهوری اسلامی این است که منشاء بیکاری در ایران بخاطر وجود کارگران خارجی است. طرح این مسئله توسط جمهوری اسلامی عیناً دلیلی است که کلیه کشورهای سرمایه‌داری در سراسر جهان برای منشاء بیکاری عنوان می‌کنند.

در طرح این مسئله سران جمهوری اسلامی شبیه تاجرها و ریگانها استدلال می‌کنند. اما در پاسخ به این دلیل جمهوری اسلامی باید بگوییتم، تعداد بیکاران در کشور ما در محافظه کارانه ترین آمارها حدود ۶ میلیون نفر است، جمعیت افغانی‌های مقیم ایران حدود یک میلیون نفر. اگر یک میلیون افغانی منشاء بیکاری یک میلیون ایرانی باشند، آنگاه پرسیدنیست، منشاء بیکاری ۵ میلیون ایرانی دیگر در کجا نهفته است. واقعیت اینست که بیکاری ریشه در وجود نظام سرمایه‌داری دارد و با تولید سرمایه‌داری زاده شده است. بیکاری و سرمایه‌داری همزاد یکدیگرند و بدون همدیگر معنا ندارند، همانطور که سرمایه‌داری بدون کسب سود معنا ندارد. اما سؤال این است اگر سرمایه‌داری منشاء بیکاری است، چرا نرخ بیکاری مثلاً در ژاپن ۲٪ و در کشور دیگری ۵ برابر آن می‌باشد. در پاسخ این سؤال نمی‌توان تنها به وجود سرمایه‌داری اکتفا کرد بلکه باید عوامل مشدده بیکاری را مورد شناسایی قرار داد. مثلاً تردیدی نیست که بیکاری در کشور ما ریشه در نظام سرمایه‌داری دارد اما چرا نرخ بیکاری در دوران رژیم شاه با جمهوری اسلامی تفاوت دارد، و بیکاری در دوران جمهوری اسلامی گسترش داشته، بدون اینکه زیربنای اقتصادی جامعه تغییر کرده باشد. پاسخ این سؤال را باید در نظام سیاسی جمهوری اسلامی، سیاست‌ها و تاکتیک‌های آن جستجو کرد. کفایت در این رابطه به سیاست جمهوری اسلامی در قبال کنترل جمعیت و سقط جنین، تخریب پایه‌های صنعت و شاخه‌های مولد، ادامه جنگ خانمان سوز ۸ ساله اشاره کرد، تا اثرات فاجعه‌بار این سیاست‌ها را در گسترش بیکارسازی توده ای مشاهده کرد. دومین دلیلی که جمهوری اسلامی برای اخراج افغانی‌های مقیم ایران از آن استفاده می‌کند، ادعای دزدی و قاچاق مواد مخدر توسط آنهاست. تردیدی نیست که همه افغانی‌ها پاک و منزّه نیستند و در میان آنها نیز عناصر ناباب و باندهای دزد و قاچاق وجود دارد. اما وجود عناصر دزد و قاچاقچی چه ربطی به توده‌های افغانی مقیم ایران دارد؟ آیا دزدی نماینده رژیم ایران در سازمان ملل در فروشگاه‌های در نیویورک را می‌توان به حساب ایرانیان گذاشت؟ البته نباید فراموش کرد که در میان ایرانیان عناصری هستند که دزدی آنها شاید بزرگترین دزدی قرن بیستم به حساب آید. مثلاً دزدی‌ای که در بانک سپه توسط خانواده وزیر سپاه پاسداران ایران صورت گرفت، شاید در تاریخ دزدی بی سابقه باشد. بعلاوه آیا دله دزدی‌های حقیر و کوچک یک بخت برگشته افغانی با دزدی‌های میلیارد تومانی برادر محسن رفیق دوست قابل مقایسه است؟ جمهوری اسلامی اما بر مبنای کدام آمار و ارقام افغانی‌های مقیم ایران را دزد و قاچاقچی معرفی می‌کند؟ تازه جواب دزدی و قاچاق برپائی دادگاه عادلانه است نه گسیل افراد بی پناه به میدان‌های جنگ.

سومین دلیلی که جمهوری اسلامی برای اخراج افغانی‌های مقیم ایران طرح می‌کند، مسئله غیرقانونی بودن استخدام آنها توسط کارفرمایان است. در پاسخ به سفسطه رهبران جمهوری اسلامی باید گفت: خود رابطه کار و سرمایه یا عبارت دیگر رابطه کارگران با سرمایه داران به مدت ۱۱ سال در جمهوری اسلامی از مبنای قانونی برخوردار نبوده است. همه می‌دانند که پس از ۱۱ سال از حیات ننگین جمهوری اسلامی قانون کار نه توسط مجلس یا تأیید شورای نگهبان، بلکه توسط "مجمع مصلحت نظام" یعنی در شرایط اضطرار به تصویب رسیده است. جمهوری اسلامی در تصویب قانون کار برآستی سوء هاضمه گرفته بود تا آنجا که سلامتی دبیرکل مجاهدین انقلاب اسلامی در اعتراف به این حقیقت چنین می‌گوید "این لایحه بر طبق احکام ثانویه مورد بررسی و تصویب نهایی قرار می‌گیرد، بدین معنا که فعلاً ضرورت اقتضاء می‌کند که امتیازاتی بیش از آنچه که کارفرما ممکن است رضایت دهد برای کارگران قائل شویم و حکومت برای مدتی این امر را بصورت قانونی تحقق بخشد، این کار شبیه به این است که در حالت عادی، خوردن گوشت مردار برای مسلمان جایز نیست ولی در شرایطی که ناچار شود یعنی در صورت عدم استفاده، خطر مردن برایش وجود داشته باشد، درحالی که از تلف شدن نجات یابد، اجازه خوردن گوشت را دارد." و باز همه می‌دانند که دایره شمول این قانون همه کارگران و رنجبران ایران را دربر نمی‌گیرد. هم اکنون در پستوها، در اتاق‌های نمودر، در اطراف شهرها بخش زیادی به کار قالبی بافی، حصیری بافی، جوراب بافی و مشاغل دیگر مشغول مشغولند که هیچ وقت از موازین ابتدائی و قانونی که یک کارگر باید از آنها برخوردار باشند، بهره نمی‌برند. و باز همه می‌دانند که همین قانون کار ارتجاعی که توسط جمهوری اسلامی تدوین شده است، توسط خود جمهوری اسلامی اجرا نمی‌گردد، موج اخراج‌ها تحت عنوان "تعدیل نیروی انسانی"، تعویق پرداخت حقوق ماهانه، حذف بن‌های کارگری همه بصورت غیرقانونی، نه توسط بخش خصوصی، بلکه اساساً توسط خود رژیم جمهوری اسلامی عملی می‌شود. جمهوری اسلامی خود غیرقانونی ترین اقدامات را روزانه سازمان می‌دهد و اجرا می‌کند. آیا عدم پرداخت سهمیه دولت به سازمان تأمین اجتماعی آنها نه به مدت یک سال یا دو سال، بلکه به مدت ۱۱ سال خود غیرقانونی ترین اقدام جمهوری اسلامی محسوب نمی‌شود!

چهارمین دلیل جمهوری اسلامی برای اخراج افغانی‌های مقیم ایران مسئله عدم پرداخت مالیات است. در اینجا دیگر عذر جمهوری اسلامی بدتر از گناه اوست. شرایط و محیط کار در جمهوری اسلامی به گونه‌ای است که بجای پرداخت مالیات توسط کارگران، دولت و کارفرمایان باید به کارگران مالیات بپردازند. در شرایط بی حقی و بی قانونی، در شرایط استثمار پدرسالارانه و بدوی، آیا چیزی برای کارگران افغانی باقی می‌ماند که به دولت مالیات بپردازند؟ برآستی پس از این همه سوء استفاده جمهوری اسلامی از آواره‌گان افغانی نباید آنها از پرداخت مالیات معاف باشند؟ آیا جمهوری اسلامی در اخذ مالیات برای همه اقشار جامعه یکسان برخورد می‌کند؟ پس چرا از کارفرماها، از بساز و بفروش‌ها، از آقایان تجار محترم مالیات گرفته نشده و نمی‌شود یا بنا به گفته مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی به مدت ۱۱ سال غالب کارفرمایان سهم بیمه‌شان را به سازمان تأمین اجتماعی نپرداخته‌اند؟ آیا اصلاً در ایران سیستم مالیاتی تعمیم یافته و قانونی وجود دارد؟ در تمام حیات جمهوری اسلامی بجز کسانی که حقوق بگیر ثابت دولت هستند، از کس دیگری مالیات اخذ شده است؟

تأثیرات اخراج کارگران افغانی بر موقعیت کارگران و زحمت‌کشان کشورما

استفاده از تفاوت موقعیت کارگران مهاجر با بومی، دامن زدن به اختلافات مابین آنها یکی از تاکتیک‌های عمومی همه کشورهای سرمایه‌داری محسوب می‌شود. بنابراین بدون درک و شناخت این تاکتیک سرمایه‌داران و دولت‌های مدافع آن‌ها، نمی‌توان مقابله مؤثری را سازمان داد. واقعیت این است که رابطه بخش‌های مختلف طبقه کارگر شبیه قانون ظروف مرتبطه است. یعنی بهبود موقعیت یک بخش از کارگران دیر یا زود اثرات مثبت خود را بر سایر بخش‌های طبقه کارگر برجای می‌گذارد. برعکس تضعیف موقعیت هریک از شاخه‌های طبقه کارگر منجر و باعث خرابی سایر بخش‌ها می‌گردد. هم‌کنون در اروپا ما شاهد تعرض سرمایه‌داران و دولت‌های آن‌ها به حقوق کارگران مهاجر هستیم. این تعرض البته به کارگران مهاجر محدود نمانده، بلکه بلافاصله بخشی از حقوق پایه‌ای کارگران بومی را که طی سال‌های طولانی با جنگ و مبارزه حاصل شده بود، دربرگرفت. در کشور ما موقعیت کارگران زن نیز صحت ادعای فوق را نشان می‌دهد. پس از انقلاب اسلامی زنان از اماکن کار قانونی درو شده‌اند و یا در شرایط نامساعدتری به کار تن داده‌اند، این موقعیت کاری زنان بلافاصله به روی موقعیت کاری مردان کارگر تأثیر گذاشته و سطح توقعات آن‌ها را تنزل داده است. در چندسال گذشته طبقه کارگر در ایران نه برای بهبود موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تضعیف موقعیت خود مبارزه کرده است. یکی از دلایل این امر عدم همبستگی و پشتیبانی بخش‌های طبقه کارگر از یکدیگر بوده، که شرایط مساعدی را برای پیش‌روی تعرض رژیم فراهم کرده است. تضعیف موقعیت کارگران ایران بخاطر عدم پشتیبانی از کارگران افغانی، البته تنها تأثیر و پی‌آمد آن محسوب نمی‌شود، بلکه این امر دست‌مایه‌های مساعدی برای تعرض سرمایه‌داران و دولت‌های دیگر در اخراج کارگران ایرانی در کشورهای دیگر فراهم می‌کند. واقعیت این است که موج مهاجرت ایرانی‌ها دیگر خصلت سیاسی خود را از دست داده و جنبه اجتماعی آن برجسته‌تر شده است. هم‌اکنون بخش قابل توجهی از زحمت‌کشان کشور ما در کشورهای حاشیه خلیج، در ژاپن، و در اروپا به کار مشغولند. اخراج کارگران افغانی از کشور ما بلافاصله اثرات سوء خود را بر موقعیت مهاجران ایرانی در کشورهای دیگر به نحو بارزی برجای می‌گذارد. همه می‌دانند که برخورد وحشیانه دولت ژاپن با کارگران مهاجر ایرانی چگونه بوده است. آیا این سیاست رژیم جمهوری اسلامی، اخراج کارگران ایرانی در ژاپن را پرشتاب خواهد کرد؟ و بالاخره باید به یک نکته دیگر در همین رابطه اشاره کرد، و آن اینکه در سال‌های گذشته دفاع از منافع افغانی‌ها در کشور ما توسط کارگران و زحمت‌کشان بیلان و کارنامه مثبتی را نشان نمی‌دهد. متأسفانه سیاست جمهوری اسلامی تاحد معینی درمیان مردم کشور ما مؤثر افتاده و روحیه ضد افغانی تنها درمیان اقشار دارا و صاحب امتیاز محدود نمانده است، بلکه درمیان مردم محروم و زحمتکش نیز نفوذ کرده است. هم‌اکنون درمیان بخش‌هایی از بیکاران، منشاء بیکاری در کار ارزان افغانی‌ها جستجو می‌شود. اما باید بیاد داشته باشیم که علت بیکاری در نظام سرمایه‌داری و منشاء گسترش آن در وجود نکبت‌بار جمهوری اسلامی نهفته است. علت وجود بیکاری و قاچاق را در وجود افغانی‌های مقیم ایران جستجو کردن، آگاهی کاذب و سم مهلکی است که منشاء اصلی این مصیبت را از زیر ضرب حمله کارگران و زحمت‌کشان خارج می‌سازد.

تاکتیک مقابله با سیاست اخراج افغانی‌های مهاجر

برای مقابله با سیاست اخراج افغانی‌های مهاجر توسط جمهوری اسلامی باید همه نیروهای مترقی و مدافع حقوق انسانی به میدان بیایند. بدون اتحاد همه نیروهای ترقی‌خواه، بدون مقاومت فعالانه آن‌ها فاجعه اخراج افغانی‌ها اجتناب‌ناپذیر است. جمهوری اسلامی نشان داده است که بدون یک نیروی مقاومت و مقابله مؤثر، ظرفیت انجام هر جنایتی را دارد. اما برای اینکه جمهوری اسلامی نتواند به این هدف شوم خود دست یابد قبل از هرچیز باید خود توده‌های افغانی متشکل و متحد شوند. عالی‌ترین تاکتیک بدون نیروی مادی‌ای که آنرا عملی کند، نمی‌تواند ره بجایی ببرد. بنابراین ضرورت دارد که توده‌های مهاجر افغانی تشکل توده‌ای خود را ایجاد کنند و ملزومات سازماندهی آنرا فراهم آورند. اما سازماندهی تشکل توده‌ای افغانی‌ها، بدون خواست فوری، بی‌واسطه و مبرم که منافع مشترک همه آنها را دربرداشته باشد ناممکن است. هم‌اکنون توده‌های افغانی مقیم ایران خواست‌های متعدد و گوناگونی دارند که هرکدام از آن‌ها می‌تواند دست‌مایه سازمانگری توده‌ای و ایجاد تشکل مردمی آن‌ها قرار گیرد. اما در شرایط حاضر حق اقامت و برخورداری از موازین پایه‌ای استخدام، خواست‌های بی‌واسطه و مشترک همه افغانی‌ها محسوب می‌شود. بنابراین ضروری است کارگران پیشرو و روشنفکران افغانی حول خواست‌های مبرم فوق اراده پراکنده و منفرد توده‌های محروم افغانی را بسیج و متشکل کنند. در زیر آسمانی که جمهوری اسلامی برآن حکم می‌راند هیچ نیرویی بیش از، و پیش از افغانی‌ها از منافع آن‌ها دفاع نمی‌کند. بنابراین بدون مبارزه پیگیر افغانی‌ها نمی‌توان جمهوری اسلامی را به عقب نشینی واداشت. سازماندهی تشکل توده‌ای حول خواست‌های حق اقامت و اشتغال رسمی لازم‌اند، اما کافی نیستند. باید اشکال مناسبی در مبارزه برای شرایط کنونی بکار بگیرند. شکل مبارزاتی تجمع در اماکن عمومی شهر و تحصن جلوی نهادهای دولتی، اشکالی هستند که می‌توانند تاحد معینی جمهوری اسلامی راتحت فشار قرار دهند و افکار عمومی را در جهت حمایت از منافع آن‌ها جلب کنند. اما درباره وزن و ابعاد این اشکال مبارزاتی نباید اغراق کرد. این اشکال مبارزاتی تاحد معینی می‌توانند پشتیبانی افکار عمومی را جلب کنند و رژیم را به عقب نشینی وادارند. این اشکال مبارزاتی بدون تظاهرات خیابانی و مبارزه مرگ و زندگی نمی‌توانند رژیم را به عقب برانند. بنابراین ضروری است آنگاه که دستگیری و ایجاد اردوگاه از افغانی‌ها توسط جمهوری اسلامی در دستور قرار می‌گیرد، تاکتیک تظاهرات را درانطباق با وضعیت مشخص بکار بست. تجربه کارگران ترک در کشور آلمان و مبارزه برای درخواست‌های کارگران مهاجر یک نمونه جالب از مبارزات کارگران مهاجر است که باید مورد توجه محرومان افغانی کشور ما قرار گیرد. دومین نیروی که پس از افغانی‌ها منافع بی‌واسطه‌ای در اقامت افغانی‌ها در ایران دارند و از اخراج آن‌ها آسیب می‌بینند، خانواده‌هایی هستند که با افغانی‌ها ازدواج کرده‌اند. بدون به

میدان آمدن این نیرو، بدون حمایت و پشتیبانی فعال این خانواده‌ها، نیروی محدود افغانی‌ها برای مقابله با سیاست بازگشت اجباری جمهوری اسلامی کافی نیست. و بالاخره بدون حمایت و همبستگی انترناسیونالیستی کارگران و زحمت‌کشان ایرانی از خواهران و برادران طبقاتی خود، به شکست کشاندن سیاست رژیم ناممکن است. تنها نیروی متحد و همبسته کارگران و زحمت‌کشان ایرانی در حمایت از توده محروم افغانی است که می‌تواند رژیم را به تسلیم وادارد. بنابراین در برابر این بی‌حقی آشکار، در برابر این ظلم و جنایت غیرانسانی، اکتفاکردن به افشای ماهیت رژیم کافی نیست، بر ملا کردن ماهیت طبقات ممتاز جامعه ما کافی نیست، تشریح تنزل زندگی این بخش از کارگران و تأثیر آن بر سایر بخش‌های طبقه کارگر کافی نیست، به میدان آمدن طبقه کارگر ایران، حمایت فعال از خواهران و برادران کارگر، عقب‌راندن تعرض جمهوری اسلامی به حقوق پایه‌ای کارگران مهاجر لازم است. به میزانی که کارگران ایران وارد صحنه شوند "طبقه" متولد می‌شود. طبقه کارگر ایران زمانی معنا و مفهوم دارد، و در شرایطی متولد می‌شود که نه صرفاً به منافع رسته‌ای، ملی، جنسی، نژادی این یا آن بخش از کارگران بلکه به منافع کل طبقه در برابر کل بورژوازی و دولت آن بیاندهند و بقول ارنست همینگوی به کل بشریت فکر کنند. باید بیاد داشته باشیم که ما یک طبقه جهانی هستیم و کارگران کشورهای دیگر برادران و خواهران طبقاتی ما هستند. بی‌توجهی به این اصل انترناسیونالیستی هر دم حفره ناسیونالیسم را بر روی ما می‌گشاید، و ما را در دام بورژوازی گرفتار می‌کند. دفاع از منافع افغانی‌ها در ایران نشان خواهد داد که زحمت‌کشان ایران چقدر به منافع "نوع" خود، به سرنوشت خود بعنوان انسان و به انسانیت فکر می‌کنند. همبستگی کارگری نه یک شعار توخالی بلکه یک ضرورت اقتصادی و سیاسی برای دفاع از سطح معیشت عموم کارگران است. کارگر، کارگر است، چه در ایران، چه در افغانستان و چه در ژاپن. راه مقابله با بدبختی‌ها و بیکاری و گرسنگی نه ضدیت بخش‌های محروم جامعه با یکدیگر، بلکه برافراشتن پرچم همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمت‌کشان و دفاع متقابل از حقوق و منافع یکدیگر است. هر ذره کوتاهی در دفاع از منافع افغانی‌ها در کشور ما، گناهی نابخشودنی است که تأثیرات مخربی بر همبستگی طبقاتی کارگران کل منطقه برجای خواهد گذاشت.